

هو العليم

ماحصل بحث ارتداد

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه بيست و

پنجم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اگر ما تاریخ را مشاهده کنیم، می بینیم که در زمان امام علیه السّلام قبائل و فئات مختلفی بودند که با امام مخالف بودند. حتی برای ولایت هم جلساتی تشکیل می دادند و مردم را گمراه می کردند؛ یعنی بر طبق آداب خودشان و آن نحوه تفکر باطل با مردم صحبت می کردند. ما در روایتی از روایات نداریم که ائمه علیهم السّلام حکم به قتل آنها کرده باشند یا اینکه من باب مثال فرموده باشند: «اینها واجب القتل هستند اما چون زمان تقیه هست باید رعایت آنها را کرد». در روایت داریم که شخصی از شام می آید و امام موسی بن جعفر علیهما السّلام را در مدینه سب می کند و اصحاب می خواهند بلند شوند و متعرّض او شوند، حضرت آنها را نهی می کند و با لسان خیلی ملایم آنها را امر به سکوت می کند و با او صحبت

می کند و او را از محبین خودش قرار می دهد.^۱

۱. الإرشاد، ج ۲، باب تاریخ الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام، فصل شذرات من فضائل الإمام الكاظم عليه السلام و مناقبه، ص ۲۳۳:

«أخبرني الشريف أبو محمد الحسن بن محمد

عن جدّه عن غير واحدٍ من أصحابه و مشايخه: أنّ رجلاً من وُلدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ كَانَ بِالْمَدِينَةِ يُؤْذِي أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسُبُّهُ إِذَا رَأَاهُ وَ يَشْتِمُ عَلَيَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ جُلَسَائِهِ يَوْمًا: ”دَعْنَا نَقْتُلَ هَذَا الْفَاجِرَ“ فَنَهَاهُمْ عَنْ ذَلِكَ أَشَدَّ النَّهْيِ وَ زَجَرَهُمْ أَشَدَّ الزَّجْرِ وَ سَأَلَ عَنِ الْعُمَرِيِّ فَذَكَرَ أَنَّهُ يَزْرَعُ بِنَاحِيَةِ مَنْ نَوَاحِي الْمَدِينَةِ فَرَكِبَ فَوَجَدَهُ فِي مَزْرَعَةٍ فَدَخَلَ الْمَزْرَعَةَ بِحِمَارِهِ فَصَاحَ بِهِ الْعُمَرِيُّ لَا تُوطِئْ زَرْعَنَا فَتَوَطَّأَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحِمَارِ حَتَّى وَصَلَ إِلَيْهِ فَنَزَلَ وَ جَلَسَ عِنْدَهُ وَ بَاسَطَهُ وَ ضَاخَكَهُ وَ قَالَ لَهُ: ”كَمْ غَرِمْتَ فِي زَرْعِكَ

هَذَا؟!“ فَقَالَ لَهُ: ”مِائَةُ دِينَارٍ.“ قَالَ: ”و كَمْ تَرْجُو

أَنْ تُصِيبَ فِيهِ؟!“ قَالَ: ”لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ!“ قَالَ:

”إِنَّمَا قُلْتُ لَكَ كَمْ تَرْجُو أَنْ يَجِيئَكَ فِيهِ؟!“ قَالَ:

”أَرْجُو فِيهِ مِائَتَى دِينَارٍ.“ قَالَ فَأَخْرَجَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ صُرَّةً فِيهَا ثَلَاثُمِائَةِ دِينَارٍ وَ قَالَ: ”هَذَا

زَرْعُكَ عَلَى حَالِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُكَ فِيهِ مَا تَرْجُو!“ قَالَ:

فَقَامَ الْعُمَرِيُّ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ سَالَهُ أَنْ يَصْفَحَ عَنْ

فَارِطِهِ فَتَبَسَّمَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ انْصَرَفَ

قَالَ: وَ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدَ الْعُمَرِيَّ جَالِسًا فَلَمَّا

روش و دیدن ائمه علیهم السّلام در حکم به

ارتداد مخالفین

من حیث المجموع اگر بخواهیم به زمان ائمه نگاه کنیم، می بینیم که روش و دیدن ائمه حکم به ارتداد مخالفین نبوده است. در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السّلام افراد به امیرالمؤمنین اعتراض می کردند که یا علی، اینجا اشتباه شده است. حتی در یک مورد خاص مثلاً نسبت به حضرت می گوید: «**كُفِرَ وَاللّٰهُ الرَّجُلُ**»^۱ اما امیرالمؤمنین علیه السّلام اصلاً اقدامی نمی کند. دیگر شما سبّی بالاتر از این سراغ ندارید که شخص بگوید: «**كُفِرَ وَاللّٰهُ الرَّجُلُ**»! در حالی که شخص به واسطه سبّ مرتد است. از مجموع مطالب

نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتِهِ!»
قَالَ: فَوَثَبَ أَصْحَابُهُ إِلَيْهِ فَقَالُوا: «مَا قِصَّتُكَ قَدْ كُنْتَ تَقُولُ غَيْرَ هَذَا؟» قَالَ فَقَالَ لَهُمْ: «قَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتُمْ الْآنَ وَ جَعَلَ يَدْعُو لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاصَمُوهُ وَ خَاصَمَهُمْ» فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى دَارِهِ قَالَ: «**لِجُلَسَائِهِ الَّذِينَ سَأَلُوهُ فِي قَتْلِ الْعَمْرِى**

أَيُّمَا كَانَ خَيْرًا مَا أَرَدْتُمْ أَوْ مَا أَرَدْتُ إِنِّي أَصْلَحْتُ أَمْرَهُ بِالْمَقْدَارِ الَّذِي عَرَفْتُمْ وَ كَفَيْتُ بِهِ شَرَّهُ».»

^۱. المناقب، ج ۴، باب إمامة أبي محمد الحسن بن علي عليه السّلام، فصل في صلحه عليه السّلام مع معاوية، ص ۳۱.

گذشته سه مطلب را نتیجه گیری می کنیم:

مطلب اوّل: اینکه نفس بیان و نفس اعتقاد به حکمی که مخالف با ضروری دین است موجب ارتداد نیست، زیرا ضروری دین ممکن است از باب استدلال و از باب فتوای خاص، کم کم ضروری دین شده باشد و ما نمی توانیم صرفاً کسی را که مخالف با ضروری ای از ضروریات دین است مرتد بدانیم؛ لعلّ اینکه واقعاً نظر فقهی و اجتهادی این شخص نسبت به این ضروری از ضروریات دین این طور باشد و این مسئله موجب ارتداد نیست.

مطلب دوم: ممکن است یک فرد از روی جهالت منکر ضروری ای از ضروریات دین شود و عناد و قصد و غرض روی این مسئله نداشته باشد. وقتی که غرض و عناد ندارد حکم به ارتداد کردن در اینجا خطا است به جهت اینکه آنچه ما از ارتداد استفاده می کنیم این است که شخص برگردد و از عقاید خودش دست بردارد، درحالی که ممکن است این شخص تحت تربیت و تعلیم غیرصحیحی قرار گرفته است. حالا این طور نیست که واقعاً قصد

برگشتن دارد، قصد ندارد که برگردد بلکه اعتقادش این طور شده است، معلم برای او این طور بیان کرده است، استاد برای او این طور بیان کرده است، و مثلاً به خاطر شبهه‌ای از شبهات، نظرش برگشته است.

همان طور که الآن خیلی‌ها نسبت به قرآن این طور هستند؛ می‌گویند که قرآن مربوط به زمان سابق است چون ما در قرآن محکم و متشابه داریم، بنابراین ظهورات خود محکّمات هم مربوط به زمان مخاطبین بالتخاطب و مشافهین بالتخاطب است، بنابراین برای ما حجّیت ندارد. این هم یکی از مسائلی است که امروزه مطرح است و اینها هم غرضی ندارند.

طرح اشکال به معجزه نبودن قرآن برای جامعه

امروز و جواب آن

این مطلب را بعضی‌ها به نحو دیگری هم مطرح

می‌کنند؛ من باب مثال می‌گویند:

معجزه آن معجزه‌ای است که برای همه افراد باشد، قرآن برای زمان سابق معجزه بود اما الآن این قرآن دیگر برای ما معجزه نیست، ما فارسی‌زبان هستیم، ما انگلیسی‌زبان هستیم، لعلّ اینکه اگر این قرآن انگلیسی بود ما هم می‌توانستیم مثل این قرآن بیاوریم، معجزه باید معجزه پایدار باشد، الآن قرآن به این شکل است و دیگر برای ما معجزه به حساب نمی‌آید.

معنای معجزه پایدار

باید برای اینها توضیح داد که یک معجزه پایدار

به این معنا است که این قرآن در زمان نزول با وجود این همه افرادی که در آن موقع از شعراء و ادباء و امثال ذلک بودند، نتوانستند [مثل این قرآن را] بیاورند، این یک مسئله است.

مسئله دیگر اینکه حتی در این زمان هم آیاتی که در قرآن هستند به واسطه مراتبی که دارند، کسی نمی تواند مثل آنها را بیاورد، منظور از نقطه نظر ادبی نیست و ممکن است اعجاز از این نقطه نظر برای شخصی مشتبه شده باشد.

مسئله بعدی این است که ممکن است شخص به واسطه عناد، مطلبی را انکار نکند و به این واسطه مرتد نمی شود بلکه باید او را متنبه و متذکر کرد.

مسئله دیگر که در اینجا مطرح شده این است که اختیار انسان در بیان مسائل عقلاً و شرعاً در محدوده ای است - همان طور که عرض شد - که منافی با اختیار و منافی با مصالح افراد دیگر نباشد. اگر با آنها منافات داشته باشد، عقل و شرع این اختیار را از انسان سلب می کنند و دایره ابراز مطالب مخالف در محدوده عناد و غرض و عدم عناد و عدم غرض

در اینجا لحاظ می‌شود. شخصی که بنای بر عناد ندارد، از کیفیت حالش پیدا است که آیا او معاند است یا معاند نیست. و لذا ما نمی‌توانیم نسبت به کسی که صرفاً طرح یک مسئله خلاف می‌کند، حکم به عناد و امثال ذلک کنیم بلکه باید مطلب را نسبت به این گونه افراد ماوراء این، مورد دقت قرار دهیم.

مسئله دیگری که در اینجا هست این است که اگر بگوییم: طرح یک حکم مخالف بدون توجه به جنبه عناد و عدم عناد موجب فساد و افساد خواهد بود، لازمه این مسئله این است که ما از طرح هر مسئله فقهی و اعتقادی به صرف فساد و اختلاف در جامعه بخواهیم جلوگیری کنیم و این مخالف با اسلام و نظرات اسلام است که طرح بحث را نسبت به قضایا و مسائل باز گذاشته است.

آیاتی که می‌گویند:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ آلَ قَوْلٍ
فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱ یا اینکه ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ
إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي نِي مِنَ آلِ حَقِّ شَيْءٍ إِنَّ

^۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸. امام شناسی، ج ۱۶ - ۱۷، ص ۵۶۰:

«آنان که هر گونه گفتار را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌نمایند.»

اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿١﴾.

و همین‌طور آیاتی که دلالت بر [مذمت] تقلید می‌کند: ﴿قَالُوا أَأَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ﴾^۱، ﴿قَالُوا يَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَىٰ نَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَىٰ هِ مُرِيبٍ﴾^۲.

و همین‌طور آیاتی که دلالت بر تدبّر می‌کند: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ أَلْ قُرْءَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ آخَ تِلْفًا كَثِيرًا﴾^۳.

و همین‌طور آیاتی که دلالت بر تدبّر در خلقت آسمان و زمین می‌کند.

^۱ . سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۳:

«و اکثریت از مردمان مشرک پیروی نمی‌کنند مگر از گمان و پندار؛ و حقّاً که گمان، انسان را از حقّ بی‌نیاز نمی‌کند. و خداوند به آنچه آنها به‌جای می‌آورند داناست.»

^۲ . سوره اعراف (۷) آیه ۷۰.

^۳ . سوره هود (۱۱) آیه ۶۲.

^۴ . سوره نساء (۴) آیه ۸۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۰۳:

«آیا در این قرآن تدبّر و تأمل نمی‌کنند؟ و اگر هرآینه این قرآن از نزد غیر خدا آمده بود، تحقیقاً در آیات آن اختلاف بسیاری را در می‌یافتند.»

و همین‌طور آیاتی که دلالت بر اولوالالباب و تفکر می‌کند ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱ در تمام این آیات، امر به فحص و دقت و بحث نسبت به کلیه مسائل شده است.

این‌طور نیست که ما هر مطلبی را به‌صرف اینکه مخالف با عقیده بعضی است، مخالف با امنیت و جهات اجتماعی بدانیم و بخواهیم از بحث و امثال‌ذلک صرف‌نظر کنیم. این هم یکی از آن مطالبی است که در این مجموعه باید مورد دقت قرار بگیرد. یکی دیگر از مطالبی که در اینجا باید مورد دقت قرار بگیرد این است که در مسئله ارتداد و ترتب احکامی که مترتب بر ارتداد هستند، همان‌طور که از لابه‌لای صحبت‌ها تابه‌حال استفاده شد، [این مطلب به‌دست می‌آید که] ارتداد این است که شخص به‌واسطه عناد و غرضی که دارد از دین برگردد و منکر دین شود که بالمال منکر رسالت و بعث پیغمبر است.

^۱. سوره زمر ۳۹ آیه ۹. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۸۷:

«بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟!»

بیان جنبه اثباتی و ثبوتی ارتداد

این ارتداد دو جنبه پیدا می‌کند؛ یک جنبه اثباتی و یک جنبه ثبوتی. از نقطه نظر جنبه ثبوتی تمام احکامی که بر مرتد هست، نسبت به مرتد ثبوتی بار می‌شود. یعنی من باب مثال اگر یک نفر مرتد باشد و شما مطلع باشید که این علماً و عناداً و عن غرضِ اصلاً از دین برگشته است و منکر خدا و پیغمبر است، زن این شخص باید از او جدا شود، بین زوج و زوجه افتراق حاصل می‌شود، اموال او تقسیم می‌شود - اینها مقام ثبوتی است - قتل برای او واجب می‌شود و در این حرفی نیست.

اما صحبت در این است که در مقام اثباتی، از نظر حکومت اسلامی در مقام اثبات چه موقع او مستوجب قتل می‌شود؟ وقتی که عناداً و جهاراً اعلان به ارتداد کند و عملی را انجام دهد که آن عمل [انکار ضروری‌ای از ضروریات دین باشد]. این در اینجا در این نقطه به خصوص جنبه افساد به خود می‌گیرد؛ مثل اینکه اگر شخصی در منزل خودش خمر بخورد، بر او حد بار نمی‌شود اما اگر خمر در

مقام اثبات اظهار شود، حد بر او بار می شود؛ یا اگر کسی در منزلش روزه بخورد حد بار نمی شود، بینه و بین الله خدا خودش می داند با او چه کار کند اما اگر افطار صوم در ملأ عام باشد حد بر او بار می شود.

خصوصیت حد مترتب بر ارتداد

بنابراین حدی که مترتب بر ارتداد است، حدی است که در مقام اثبات باشد؛ این طور نیست که صرفاً شخصی که مرتد شود [حد بر او بار شود]. اگر شخصی در مقام ثبوت مرتد بود، احکام زوج و زوجه بار می شود، این مسائل هست اما از نقطه نظر حکومتی در وقتی است که به مقام اثبات می آید. مثل اینکه کسی که شخصی را به قتل رسانده است، حکم قتل و قصاص برای او ثبوتاً هست اما از نظر حکومت مترتب بر اثبات است. باید اثبات شود تا اینکه حکومت او را به قتل برساند. اگر شخصی مال کسی را برده است، بینه و بین الله سارق است اما از نظر حکومت وقتی حاکم قطع ید می کند که سرقت اثبات شود. حالا مثلاً اگر صاحب مال بداند که این شخص مال او را برده است، حق دارد مالش را بگیرد گرچه حکومت نتواند این مطلب را اثبات کند یا

اینکه مثلاً متداعین هردو به محکمه مراجعه می کنند و یکی از متداعین بر دیگری دروغ بار می آورد و ... ، حالا این شخص می داند بینه و بین الله حق با او است اما حاکم شرعی در صورتی حکم می کند که از نقطه نظر اثبات برای احد المتداعین حکم ثابت شود. بنابراین ما در مقام ارتداد دو حکم داریم: یکی حکم حاکم و دیگری حکمی است که ثبوتاً متعلق بر ارتداد است.

بعضی از احکام هستند که ثبوتاً متعلق بر ارتداد هستند و بعضی از احکام هستند که به واسطه اثبات نزد حاکم، می آیند، مانند قتل و امثال ذلک نسبت به کسی که می داند او مرتد است. کسی که می داند او مرتد است و عن عناد مرتد شده است، می تواند او را به قتل برساند ولی حاکم نمی تواند او را به قتل برساند. وقتی که او را به قتل رساند، حالا صحبت در این است که این شخص باید نزد حاکم [ارتداد آن شخص را] ثابت کند و الا حاکم این شخص را به قتل می رساند. بنابراین از نقطه نظر احکام اجتماعی ممکن است که دست حاکم در خیلی از اوقات بسته

باشد.

روایاتی که در اینجا هستند و دلالت بر این مطلب می‌کند، یکی این روایت است: «**بَابُ حَكْمٍ مِنْ صَلَّى لِلصَّنَمِ**». محمد بن حسن (شیخ طوسی) در تهذیب، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۰:

عن الفضيل بن يسار عن أبي عبد الله عليه السلام أن رجلين من المسلمين كانا بالكوفة فأتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فشهد أنه رآهما يصليان للصنم فقال له: «**وَيَحْكُ لَعْلَهُ بَعْضُ مَنْ تَشَبَّهَ عَلَيْهِ**». فأرسل رجلاً فنظر إليهما و هما يصليان إلى الصنم فأتى بهما فقال لهما: «**ارجعا**» فأبيا فخذ لهما في الأرض خدّاً فأجج ناراً فطرحهما فيه.^۱

در اینجا معلوم می‌شود که این دو شخص در مقام اثبات آمده‌اند؛ والاّ اگر این شخص در خانه‌اش «**لِلصَّنَمِ**» نماز می‌خواند، او حق نداشت که بگوید: «من دیدم این شخص در خانه‌اش **[لِلصَّنَمِ]** نماز می‌خواند». این روایت دلالت می‌کند که این عمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مقام اثبات بوده است.

اما روایاتی هم در این زمینه داریم. روایات خیلی زیاد است و همه اینها دلالت می‌کنند: «**و من ردّنا**

۱. تهذیب الأحكام، ج ۱۰، کتاب الحدود، باب ۹، ص ۱۴۰، ح ۱۳؛ وسائل الشيعة، ج ۱۸، ابواب الإرتداد، باب ۹، ص ۵۵۶، ح ۱.

فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ»، يَا «الْمَقَرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكَرُ

لَهُمْ كَافِرٌ»، «مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ النَّبِيَّ وَ لَا يَعْرِفُ

الْوَصِيَّ فَقَدْ كَفَرَ»، تمام روایات در اینجا هست.

«مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ»، «مَنْ قَالَ

بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ»،

«الْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ» و...^۱ تمام اینها روایاتی

هستند که دلالت بر شرک و دلالت بر کفر می کنند.

البته در خود این روایات هم حرف و صحبت هست

که عرض می کنم که چطور در این روایات این

مسائل هست. روایات آنهایی هستند که دلالت

می کند که کافر آن کسی است که ضروری ای از

ضروریات دین را [انکار کند، مثلاً] قائل به تشبیه

برای خدا باشد یا قائل به تجسیم باشد یا اینکه قائل

به تناسخ باشد یا اینکه مانند نصاری و امثال ذلک

باشد. در این گونه موارد روایاتی که در اینجا هست

دلالت بر حکم قتل و امثال ذلک نسبت به اینها

نمی کند بلکه در این موارد باید صرفاً همان حکم به

^۱ . جهت اطلاع بیشتر به وسائل الشیعة، ج ۱۸، ابواب حد المرتد، باب ۱۰:

جملة مما یثبت به الکفر و الارتداد، ص ۵۵۷ رجوع شود.

کفر را انجام داد. اما آنچه در مقام اثبات هست، همانی است که این مطلب را در اینجا ثابت می‌کند که باید اینها را به قتل رساند. ولی روایاتی که در اینجا هست، فقط حکم به شرک و حکم به کفر می‌کنند؛ اما اینکه حالا کسی که مشرک است یا کافر است باید مقتول شود و اعدام شود، این روایات این مطالب را در اینجا بیان نکرده‌اند.

روایاتی که در مقام حد است، روایاتی است که مربوط به مرتد است و مربوط به مشرک نمی‌باشد. این یک مطلب است.

مرتد هم آن مرتدی است که در مقام عناد و در مقام اثبات باشد. این مرتد، [حکمش] اعدام است اما اگر مرتدی بود که در مقام اثبات نبود، مثلاً در منزل خودش معاند است و به کسی هم نمی‌گوید، حرفی هم نمی‌زند و کاری هم انجام نمی‌دهد، اگر او در مقام اثبات نباشد، ما از روایات استفاده حد را برای او نمی‌کنیم. این هم یک مطلب است.

مطلب دیگری که در اینجا باید ملاحظه شود این است که بسیاری از روایاتی که در مقام شرک و در مقام کفر افراد نسبت به مخالفین بالعقیده مانند قائلین

به تناسخ و تشبیه است، این روایات در اینجا نمی‌خواهند یک کفر ظاهر و یک شرک ظاهر جلی را بیان کنند بلکه طرز تفکر و نحوه تفکر را بیان می‌کنند؛ واقعاً این‌طور نیست که بگویند: «او کافر است و چون کافر است از حدود اسلام بیرون می‌آید و باید بر آنها حد جاری کرد یا اینکه آنها را از ذمه اسلام بیرون کرد» بلکه در اینجا روایات مثل سایر روایاتی است که دارد: **«إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ**

النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ»^۱ مثل این و به این کیفیت، شرک را به معنای عدم انطباق حکم و عدم

^۱ . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، أبواب أحواله صَلَّى الله عليه و آله و سلم من البعثة إلى نزول المدينة، باب ۱، ص ۱۵۸:

«مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ: "سُئِلَ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ

سَلَّمَ: "إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءٍ" فَقَالَ: كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَسُبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَسُبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُؤْمِنُونَ فَنَهَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ سَبِّ آلِهَتِهِمْ لِكَيْلَا يَسُبَّ الْكُفَّارُ إِلَهَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَكُونُ الْمُؤْمِنُونَ قَدْ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ" الْحَدِيثُ.»

انطباق اعتقاد صحیح با اعتقاد توحیدی در اینجا می‌داند. والا اگر شما بخواهید این مطلب را مشرک بدانید، همه مردم مشرک هستند! از تمام این آخوندها تا ... ، تمام اینها قائل به بینونت هستند، تمام اینها قائل به افتراق بین خلق و خالق هستند، تمام اینها قائل به افتراق بین واجب و ممکن هستند! این کفر است دیگر! شرک است دیگر! درحالی‌که مسئله این طور نیست. حتی آنها ما را مشرک می‌دانند و می‌گویند که قائلین به وحدت وجود مشرک و کافر و نجس هستند درحالی‌که این مسئله، مسئله‌ای نیست! انصاف هم خوب چیزی است! ما که شما را مشرک می‌دانیم نمی‌گوییم: نجس و کافر هستید! ما شما را که قائل به بینونیت بین خلق و خالق هستید و این حرف شما از هر شرکی بدتر است، طاهر می‌دانیم، اما حالا ما که به اصل و حقیقت توحید معتقد هستیم آیا شما ما را نجس می‌دانید؟! این دیگر خیلی واقعاً [بی‌انصافی است]! باید خدا به آنها انصاف بدهد!

بنابراین شما یکی یکی در خانه قائلین به تناسخ، تشبیه، جبر و امثال ذلک را بزنید، ببینید تمام افرادی

که راجع به قضیه جبر و قضا و قدر و امثال ذلک کتاب نوشته‌اند، یا مفوضه شده‌اند یا جبریه! همه اینها! آنهایی هم که نیستند، کتاب‌های آنها را نگاه کنید، یا از همین افرادی - پیرمردهای آنها - که الآن در مدرسه راه می‌روند پرسید که کیفیت اختیار و قدرت انسان و ارتباط قدرت و اختیار انسان با پروردگار چیست؟! می‌گویند که خداوند به انسان قدرت عطا کرده است و براساس آن قدرت [توانایی انجام کارها را دارند.] اگر به او بگویی که این قدرت عین قدرت او است؟! می‌گوید: «نه خیر، او قدرت را به ما داده است و خودش کنار نشسته است». طبعاً او مفوضه است دیگر! امام رضا علیه‌السلام هم می‌گوید که مفوضه مشرک و کافر هستند!^۱ بنابراین اینکه امام

۱. عیون الأخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، باب ۴۶: باب ما جاء عن الرضا علیه‌السلام فی وجه دلائل الأئمة علیهم‌السلام و الرد علی الغلاة و المفوضة لعنهم الله، ص ۲۰۳:

«عن مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عن أَبِي هَاشِمٍ الجَعْفَرِيِّ

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغَلَاةِ وَ الْمَفْوضَةِ فَقَالَ: **”الْغَلَاةُ كَفَّارٌ وَ الْمَفْوضَةُ**

مُشْرِكُونَ مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ أَكَلَهُمْ أَوْ

علیه‌السلام می‌فرماید که مفوضهٔ مشرک است، مجبره مشرک است، این به معنای شرک اصطلاحی، عابدِ صنم و اوثنان و... نیست بلکه از این باب است که این نحوه تفکر از نقطه نظر جهل منطبق با واقع نیست؛ اما این طور نیست که او واقعاً در مقام شرک اصطلاحی و امثال ذلک است و بر چنین شرکی حدّ و احکام مربوط به ارتداد و احکام مربوط به شرک تعلّق نمی‌گیرد. این هم مسئلهٔ بسیار مهمی است!

ماحصل بحث در باب ارتداد

بنابراین ماحصل بحث ما در باب ارتداد و در این قاعده این شد:

اولاً: بر مشرک و کافر حدّ قتل و اعدام تعلّق نمی‌گیرد.

ثانیاً: اینکه مرتد اگر در مقام ثبوت مرتد باشد حکم قتل از نظر حاکم به او تعلّق نمی‌گیرد.

شَارِبَهُمْ أَوْ وَاصِلَهُمْ أَوْ زَوْجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ مِنْهُمْ أَوْ
أَمْنُهُمْ أَوْ ائْتَمَنَهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ
أَعَانَهُمْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَلَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ
وَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ“.

ثالثاً: اگر مرتد از نقطه نظر اهانت به اسلام و افشای این مسئله و افساد نسبت به این مطلب در مقام اثبات و عناد باشد، از این نقطه نظر روایاتی که مربوط به قتل هستند شامل او می‌شوند.

وجوب ابراز نظر مخالف بدون عناد در

حکومت اسلامی

رابعاً: اینکه ابراز نظر مخالف در صورتی که همراه با عناد نباشد در حکومت اسلامی جایز است و بلکه واجب است و ما این را در زمان خود ائمه علیهم‌السلام می‌دیدیم، و نه تنها آنها منع نمی‌کردند بلکه آنها با آغوش باز این ابراز نظر مخالف را می‌پذیرفتند.

خامساً: اینکه ابراز نظر مخالف در صورتی که حتی مخالف با ضروریات باشد اگر از روی جهل و عدم غرض و عدم عناد باشد، موجب ارتداد نخواهد شد ولو اینکه آن شخص بر آن مسلک خلاف باقی باشد. در اینجا حکم مرتد بر او صدق نکرده است بلکه در صورتی صدق می‌کند که این شخص عن علم از حکم اولیة اسلام برگردد و متبدل به یکی از

ادیان دیگر شود. اما اگر شخصی از روی جهل، تربیت غیر صحیح، شبهه و خطا منکر ضروری‌ای از ضروریات دین شد، حکم مرتد بر او بار نمی‌شود.

مباحث مرتد در اینجا به اتمام رسید. *إن شاء الله* بعد از این ما بحث دومی را که شروع می‌کنیم، بحث بلوغ است که بسیار مسئله مهمی است! بلوغ در رجال و بلوغ در نساء هم خیلی بحث مهمی است! مسئله دیگری که *إن شاء الله* بعداً شروع می‌کنیم بحث نجاست کافر است که آیا نجاست کافر نجاست ذاتی است یا نه.

به واسطه اهمیت این مطالب، بعضی‌ها اصرار بر نشر آنها را دارند. امهات این مباحث را که ما در جلسه درس‌مان مطرح می‌کنیم، ضمائم هم دارد که من از آن ضمائم نوشته‌هایی دارم ولی چون بحث از جهت درسی بیرون می‌آید و مطالب متفرقه در آن مطرح می‌شود، آنها را نگفتم اما حتی المقدور استناد به کلمات بزرگان، استناد به کلمات قوم، استناد به افراد در دنیا، صاحب مکاتب مختلف و مسائل مختلفی که مطرح می‌شوند باید باشد. اگر موقعیتی پیدا شود *إن شاء الله* قصد داریم که اینها را ضمیمه و

منتشر کنیم، چون اینها مسائل بسیار مهم و
عام‌البلوایی می‌باشند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد